

مقاله‌نویسی و چالش‌های آن

فریبرز آذرپناه*

پیشگفتار

بی‌شک در عصری زندگی می‌کنیم که سرعت از ویژگی‌های انکارناپذیر آن است و بدون استفاده از اینترنت و دیگر تکنولوژی‌های جدید در انجام امور خود درمی‌مانیم. گرچه اینترنت تأثیر بسزایی در سرعت پیشرفت دانش و تکنولوژی در جهان داشته ولی از سوی دیگر آثار سوئی نیز بر جای گذاشته است. این آثار بیشتر گریبان ملت‌هایی را گرفته است که سهم ناچیزی در پیشرفت دانش داشته و صرفاً مصرف‌کننده‌ی آن هستند. به نظر می‌رسد دورانی که ساعت‌ها، روزها و هفته‌ها با یک مسئله‌ی ریاضی کلنجار می‌رفتیم به سر آمده و اینک به رسم زمانه می‌خواهیم در این عرصه به شتاب بتازیم. قطعاً اگر بخواهیم درک عمیق مطالب علمی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار دهیم، زمان بیشتری از کف می‌دهیم و از قافله عقب می‌مانیم؛ قافله‌ای که در برخی از کشورها شتابان و بی‌هدف می‌تازد و معلوم نیست چه سرنوشتی در انتظار آن است. به حق می‌خواهیم به هر آنچه تاکنون از علم فرا گرفته‌ایم، البته اگر گرفته‌ایم، بسنده کنیم و به سرعت به محصول آن بیندیشیم، هرچند ناچیز و کم مایه باشد؛ چرا که در کشوری زندگی می‌کنیم که محصول علمی هرچه باشد چندان تفاوتی ندارد و فقط کمیت مهم است. پنداری سرعت زمانه مجال اندیشیدن و سنجیدن را از مسئولان هم گرفته است تا هر آنچه داریم محصول آزمون و خطا باشد، مرهمی موقت بر زخم‌ها. سرعت زمانه پندار ما را به آنجا سوق داده است که گویی با یک کلیک می‌توانیم به آن دسته از اطلاعات علمی و فنی که جویای آنیم، دست یابیم و کمتر رغبت به مطالعه و یا حتی باز کردن یک کتاب را پیدا می‌کنیم. غافل از آن‌که وقتی اطلاعات علمی و فنی از آن ما نیست و یا زمینه‌ی کافی برای درک آن‌ها نداریم، استفاده‌ی بهینه از آن‌ها نیز غالباً ممکن نیست و صرفاً کاریکاتوری از آن عایدمان می‌شود.

در دوران کودکی درکی از سرعت زمانه نداریم و با حوصله مشغول یادگیری خواندن و نوشتن هستیم. از این‌رو اگر انگیزه‌های کنجکاوی کودکانمان را سرکوب نکنیم، شاید بهترین و سالم‌ترین دوران تحصیلی، همان مقطع ابتدایی باشد. ولی هرچه بزرگتر می‌شویم درمی‌یابیم که باید سرعت را بیشتر چاشنی کار خود قرار دهیم. قواعد موجود در جامعه ما را ناچار می‌کند که به یادگیری عمیق توجه نکنیم و تست‌زدن یا مهارت‌های ویژه‌ی میان‌برزدن برای رسیدن به پاسخ را پیشه کنیم و آن‌قدر در زدن تست سریع باشیم تا از دیگران عقب نمانیم و بتوانیم وارد دانشگاه شویم. به فکر

آنیم که داروسازی بخوانیم و داروفروش شویم و یا رویای پزشکی و عمل‌های چند میلیونی را در سر می‌پرورانیم. برخی دیگر از ما، آرزوها و اهداف خود را به دنیای صنعت و ساخت و ساز معطوف می‌کنیم و برای خود آینده‌ای روشن را در این زمینه متصوریم. خلاصه آن‌چه می‌ماند دانش و فنّ آموزش در کشور است که ستون اصلی ساختار اجتماعی هر کشوری را تشکیل می‌دهد و اینک به حق مورد اقبال جوانان نیست، چرا که جامعه آینده‌ی تمام نمای تماشای حقایق اجتماعی است. اگر خدای ناکرده معلم شدیم، یا باید مدام گله‌مند باشیم که دخل و خرجمان با هم نمی‌خواند و یا راهی منازل و آموزشگاه‌ها شویم تا گام به گام به برجیدن آموزش در مدارس کمک کرده باشیم. در آنجا هم تلاش می‌کنیم تا آن‌چه از دانشگاه فرا گرفته‌ایم مختصر کنیم و حقه‌های تست‌زنی را به فرزندانمان بیاموزیم، نه معنی واقعی دانش را. از سوی دیگر، در این بازار آشفته که دانشگاه‌ها به تشویق مسئولان، شیفته‌ی پذیرش بی‌رویه دانشجوی کارشناسی ارشد و دکتری هستند، به سادگی درمی‌یابیم که گذراندن دوره‌های تحصیلات تکمیلی با اندکی تلاش میسر است. اندک اندک و به زعم خود تلاش می‌کنیم تا سهمی هم در پژوهش داشته باشیم و به برکت اینترنت و به هر قیمتی که شده به فراهم کردن مقاله می‌پردازیم، چرا که براساس آیین‌نامه‌ها، مقاله‌سازی در دانشگاه، اصلی حیاتی است. بدین سبب، حتی اگر لازم شد، هزینه‌ای متحمل شده و زحمت این کار را به عهده‌ی بنگاه‌های زیرزمینی می‌گذاریم که چندی است به روی زمین آمده‌اند و جارچیان آن‌ها در صحن خیابان، آن هم در مقابل دانشگاه مادر کشور، بی‌بندوباری علمی را آزادانه تبلیغ می‌کنند و چوب حراج به علم و هنر زده‌اند. این پیشگفتار آشفته، تصویری متأثر از آشفتگی جامعه‌ی علمی ما و سرگردانی ما در این جامعه است که پنداری در آن کسی پاسخگو نیست، فریادری ندارد و افسارش رها شده تا شاید روزی مردم خود از پس ویرانی مطلق به آگاهی برسند و جامعه به یک پایداری نسبی در دانش و آموزش دست یابد. تا آن هنگام فرزندان ما همچنان ناچارند وارد چرخه‌ی بیماری شوند که ما ساخته‌ایم، چه بسا این بار فرزند معلم، پزشک و فرزند داروساز، معلم شود و این قصه، سرگذشت تحصیلی اکثر ما مردم است.

مقاله‌نویسی و تأثیر آن بر آموزش

خدمت به علم و بشریت تنها از طریق کشف، اختراع، پژوهش و نوشتن مقاله صورت نمی‌گیرد، بلکه در بسیاری از مواقع و در برهه‌هایی از زمان، به واسطه‌ی آموزش و تربیت نسل جدید و همچنین توسعه‌ی مؤسسات علمی انجام می‌پذیرد. نام افرادی چون هشترودی، فاطمی، مصاحب و دیگر هم‌عصران آن‌ها،

کشورمان را نشان می‌دهند گواه آنند که پژوهش‌های ما در منطقه، از نظر کمی رشد داشته است، ولی از سوی دیگر، همین آمارها بیانگر نزول کیفی این پژوهش‌ها است؛ یعنی، به همان اندازه که پژوهش در کشور ما رشد کرده، بی‌مایه نیز شده و هرآنقدر که تعداد آن مایه افتخار ما است، محتوای بخش بزرگی از آن باعث سرافکندگی گردیده است.

بی‌تردید در هر کشوری کارهای پژوهشی با کیفیت، بی‌کیفیت و متوسط انجام می‌گیرد، ولی حجم کارهای پژوهشی با کیفیت است که جایگاه پژوهش یک کشور را مشخص می‌کند، هرچند کارهای بی‌کیفیت نیز به همان میزان به چهره‌ی پژوهش کشور صدمه می‌زند. کشور ما هم از این قاعده مستثنا نیست. برخی از دانشگاهیان ما و به‌ویژه جوانان، کارهای بسیار با ارزش و مطرحی انجام داده‌اند و باعث رشد اعتبار ما در جهان شده‌اند، ولی باید اعتراف کنیم که حجم پژوهش واقعی در کشور ما در مقایسه با کشورهای دیگر و حتی نسبت به برخی از کشورهای منطقه ناچیز است؛ در مقابل، هرساله حجم زیادی از مقاله‌های بی‌ارزش و یا کم‌ارزش در کشور تولید می‌شود که گرچه کمتر در دنیا دیده و یا خوانده می‌شوند ولی در هر حال زبان‌بارند. به واسطه‌ی همان تعداد ناچیز مقاله‌های باارزش، دنیا کارهای پژوهشی ما را تا حدودی قابل قبول ارزیابی می‌کند و چهره‌ی پژوهش ما در جهان تا اندازه‌ای موجه است، ولی آنچه مایه نگرانی است و آنچه چهره‌ی پژوهش ما را بیشتر از همه مخدوش می‌کند نگاه یکسان به مقاله در درون کشور است؛ چه مقاله به لحاظ علمی کم‌ارزش و گرته‌برداری از مقاله‌های دیگران باشد چه واقعی و ارزشمند به شمار آید. در دو دهه‌ی اخیر، متأسفانه به واسطه‌ی نگاه یکسان آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های وزارتی و همچنین سیاستهای تشویقی مسئولان در مقاله‌نویسی و عدم نظارت و ارزیابی درست بر کیفیت پژوهش در مراکز علمی کشور، رشد مقاله‌های بی‌ارزش سرعت گرفته است. با توجه به این نگاه است که بخش بزرگی از مجموعه‌ی اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها به نوشتن یا بهتر است بگوییم به تهیه مقاله روی آورده‌اند و تمام هم و غم و انرژی خود را در این راه صرف می‌کنند و کمتر به فکر آموزش و تدریس هستند و یا اگر هستند، آن را در اولویت‌های بعدی قرار می‌دهند. از این رو زنگ خطر برای امر آموزش از دو دهه پیشتر به صدا درآمده است و اکنون آموزشی که بزرگان ما سال‌ها در دانشگاه‌ها برای آن زحمت کشیده‌اند و عرق ریخته‌اند، رخت بر بسته و میراث آن بدل به پژوهشی کم‌رنگ و کم‌مایه شده است. مسبب این دگردیسی علمی نیز چیزی نیست جز سونامی مقاله‌سازی که جامعه‌ی علمی ایران را درنوردیده و در کام خود فرو برده است.

این پرسش همواره مطرح است که کارهای پژوهشی ما چه دردی

که ریاضیات امروزی را در دانشگاه‌های ما بنیان گذارده‌اند، به واسطه‌ی فهرستی از مقالات و اکتشافاتشان نیست که ماندگار شده است، بلکه به جهت تربیت نسل دومی از ریاضیدانان است که در تاریخ ریاضیات ایران همواره ماندگار و منشاء اثر خواهند بود. نسل دوم که عمدتاً تحصیلات تکمیلی خود را در خارج از کشور گذرانند، متأثر از معلمان‌شان در داخل و خارج از کشور، اکثراً به مدرسان کارکشته و برخی هم به پژوهشگران راستین بدل شدند. تا آن زمان، کمتر پژوهش به معنای امروزی‌اش انجام می‌گرفت و اگر پژوهشی بود نیز از روی میل و علاقه‌ی صاحبان آن صورت می‌گرفت. از آنجا که کسی یا مؤسسه‌ای اساتید را به انجام پژوهش وادار نمی‌کرد و تدریس و آموزش در اولویت قرار داشت، طبیعتاً کمتر اقدام به پژوهش‌های بی‌کیفیت می‌شد و به این ترتیب نگاه آن نسل بیشتر به آموزش و تدریس بود.

به تدریج آموزش عالی ما دستخوش تغییرات و تحولات فراوان شد، واحدهای درسی کم و زیاد شد، سرفصل دروس تغییر کرد، درس‌ها و رشته‌های جدید در دانشگاه‌ها به وجود آمد، دانشگاه‌ها و مؤسسات جدید تأسیس شد و آیین‌نامه‌ها و مقررات وزارتی یکی پس از دیگری وضع شد. تعدد دانشگاه‌ها، در پی آن نیاز به کادر علمی و توجیه اقتصادی قضیه، سبب شد تا این که وزارت علوم اقدام به ایجاد دوره‌های دکتری کند که هم به لحاظ علمی و هم به لحاظ اقتصادی اقدام بسزایی بود. کسانی که می‌بایستی این دوره‌ها را رهبری می‌کردند، نسل دومی‌ها بودند. به لحاظ اعتباری که این نسل داشت و از آنجا که این دوره‌ها پروژه‌ای نو به شمار می‌رفت، طبیعتاً افراد با احتیاط در این راه قدم می‌گذاشتند. سرانجام این دوره‌ها با تشویق آیین‌نامه‌های وزارتی به راه افتاد و دانشجویان نسبتاً خوبی تربیت شد که شاید بتوان آن‌ها را نسل سوم نامید. به تدریج به برکت وجود این نسل و آیین‌نامه‌های ترغیب‌کننده‌ی وزارتی، دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری چنان بی‌رویه رشد کرد که امروزه کمتر دانشگاهی را فاقد این دوره‌ها می‌یابیم و کمتر عضو هیأت علمی وجود دارد که در دوره‌های تحصیلات تکمیلی فعالیت نداشته باشد. متأسفانه از زمان ظهور نسل سوم تا نسل امروزی، به دلیل پذیرش حجم فراوان دانشجوی تحصیلات تکمیلی، نگاه ویژه‌ای به مقاله، به عنوان کالایی حیاتی و ابزاری در جهت سرعت بخشیدن به پیمودن نردبان ترقی در داشتن عنوان‌های ظاهری شکل گرفت، چندان که در پیشگفتار نیز اشاره شد. این نگاه به همراه تولد قارچ‌گونه‌ی مجله‌های بی‌اعتبار فراوان و آگاهی سودجویان از وضعیت موجود و استفاده نادرست و سطحی از اینترنت، همه و همه دست‌به‌دست هم داده تا کیفیت این دوره‌ها از نظر آموزشی و به تبع آن کیفیت پژوهش و مقاله‌نویسی روزبه‌روز کاهش یابد. هرچند آمارها و گزارش‌هایی که نمودار وضعیت پژوهش و مقاله‌نویسی در

روش و معیاری هم برای کیفیت آموزش افراد یا به‌روز بودن دانش آنان در امر تدریس وجود ندارد، مگر این که به نظر مدیران گروه‌ها و معاونان آموزشی دانشکده‌ها اعتماد داشته و آن‌ها هم در این امر بسیار جدی باشند. البته به گمان من تا آن زمان که به این باور قطعی برسیم راه درازی درپیش داریم. پس به ناچار تمام انرژی خود را برای تهیه‌ی مقاله صرف می‌کنیم و تا آنجا که می‌توانیم به مقاله‌سازی می‌پردازیم. آنان که ایده‌های نو دارند و آنان که به پژوهش عشق می‌ورزند، در کنار آموزش به کارپژوهش خود به طور طبیعی ادامه می‌دهند و ارتقاء می‌یابند. ولی باید بپذیریم که بسیاری نیز توانایی این کار را ندارند، اما قطعاً در آموزش می‌توانند خدمات ارزنده‌ای انجام دهند. اگر این گونه نبود که جایگاه آنان در دانشگاه اساساً مورد سؤال قرار می‌گرفت. این افراد به عنوان مدرس می‌بایست ارتقاء خود را براساس خدمات آموزشی و صلاحیت‌های اخلاقی کسب کنند و هرگز تحت فشار برای نوشتن مقاله و گردآوری امتیاز از این طریق نباشند. ولی متأسفانه حکم چنین است که اگر مقاله ننویسید و کار پژوهشی نکنید، نه تنها ارتقاء پیدا نمی‌کنید و درآمد مکفی ندارید، بلکه امنیت شغلی شما نیز ممکن است به خطر بیفتد. پس چاره‌ای نداریم جز این که به نوشتن مقاله روی آوریم و استادی که علاقه به کارپژوهشی ندارد و یا نمی‌تواند کارپژوهشی انجام دهد، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، اگر دست به دامن کارهای غیراخلاقی برای ساختن مقاله نشود، محصول فعالیت‌های وی حداکثر مقاله‌های بی‌کیفیت و بی‌محتوا خواهد بود. اما در حالت بدبینانه، فشاری که به این استاد برای داشتن مقاله در کارنامه‌ی کاری‌اش از طرف آیین‌نامه‌ها وارد می‌شود، یا او را به انجام تخلف علمی می‌کشاند یا این فشار به دانشجویان او منتقل شده و استاد با وادار کردن دانشجو به نوشتن مقاله، برای کسب امتیاز و ارتقاء تلاش دارد. دانشجو نیز به تبع آن برای رهایی از فشار استاد و کسب نمره‌ی قبولی، ناچار می‌شود تا به بنگاه‌های سودجوی پژوهشی برای چاپ مقاله روی آورد یا در بهترین حالت، مونتاژی از چند مقاله تهیه کند و در یکی از مجله‌های کم‌ارزش و یا بی‌ارزش، به واسطه‌ی پرداخت پول به چاپ رساند. اما در مقابل این گمراهی‌ها و کج‌روی‌های پژوهشی، بسیار ساده و طبیعی است که روش معمول و مرسوم را به کار گیریم که در اکثر دانشگاه‌های دنیا نیز رواج دارد؛ یعنی، تکیه بر آموزش. نه این که به افراد فشار آوریم که حتماً باید ارتقاء بیابند و سپس انواع و اقسام آیین‌نامه‌ها و مقررات وضع کنیم بی‌آن که کیفیت مدنظرمان باشد. اکنون در اکثر دانشگاه‌ها و هیأت‌مهمیزه‌های کشور، وضع غالب چنین است که مقاله‌های ISI به لحاظ امتیاز، همه یک وزن و یک جایگاه دارند، کیفیت مجله‌ی ISI چندان اهمیت ندارد، کیفیت مقاله مهم نیست، تعداد صفحات مقاله نادیده گرفته می‌شود، مقاله چه ۲ صفحه

را در جامعه درمان کرده است؟ اگر توانایی تدریس و انتقال دانش به جوانان را داشته باشیم، مسلماً بهتر است که به آن بپردازیم و دولت هم ما را در آن راه پشتیبانی کند، تا این که ماحصل اندوخته‌ی خود را در یک مقاله‌ی تخصصی خلاصه کنیم که شاید تعداد انگشت‌شماری در دنیا آن را بخوانند یا نخوانند. از سرگذشت پنجاه شصت ساله‌ی ریاضیات در کشور می‌توان دریافت که در آغاز راه، آموزش و پژوهش در کنار هم به تعادل پیش می‌رفت، اما اکنون غلو و اغراق کاذبی که حول محور پژوهش شکل گرفته، شهوت غیرطبیعی مقاله‌نویسی را در اساتید و دانشجویان پدید آورده است. و سبب رشد سرطانی پژوهش و نادیده گرفتن آموزش شده است. اگر چه کارهای پژوهشی واقعی برای پویایی و سلامت شخص اهمیت دارد و پایه‌های علم کشور را اندکی استحکام می‌بخشد، ولی چنان که به قیمت از دست دادن آموزش تمام شود، توجیهی ندارد. مطمئن هستم که اکثر ما دانشگاهیان بر این باور هستیم که در بخش آموزش می‌توانیم بیشتر سودمند باشیم تا در بخش پژوهش، به شرط آن که متقاضی‌اش هم وجود داشته باشد. ما باید به این سو برویم که از پذیرش بی‌رویه دانشجویان بیریزیم و تنها آن‌هایی را به دانشگاه فراخوانیم که خواهان واقعی فراگیری دانش باشند و بقیه جوانان را در بخش‌های دیگر مشغول کنیم. سرمایه‌گذاری بی‌رویه را در بخش پژوهش کاذب کاهش دهیم یا حذف کنیم و آن را بیشتر به بخش آموزش از یاد رفته اختصاص دهیم.

مقاله‌نویسی به عنوان عامل ارتقاء و بی‌اخلاقی

طبیعی است هر انسانی با فکر سالم، همواره به دنبال پیشرفت از راه صحیح و در راستای منطقی است که قانون و مقررات به وی اجازه می‌دهد. ما نیز که در دانشگاه‌ها خدمت می‌کنیم، علاقه‌مندیم تا در چارچوب آیین‌نامه‌ها ارتقاء پیدا کنیم و می‌دانیم ارتقاء به مرتبه‌ی دانشیاری و استادی در دانشگاه‌ها بدون داشتن مقاله‌های فراوان میسر نمی‌شود. وقتی پرونده‌های افراد را برای ارتقاء بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که اکثراً به سادگی از سد بندهای آموزشی، خدماتی و غیره می‌گذرند و آنچه در نهایت به عنوان عامل تعیین‌کننده برجای می‌ماند، بندهای پژوهشی است. این مسئله خود نیز گواه بر دست دوم گرفتن آموزش در دانشگاه‌ها است. مگر می‌شود بدون یک آموزش صحیح و قدرتمند به کارهای پژوهشی اصیل پرداخت؟ آموزش و پژوهش دو مقوله‌ی تفکیک‌ناپذیر همچون تار و پود درهم تنیده هستند، نمی‌شود آموزش را رها کرد و فقط به پژوهش رو آورد. در پرونده‌های ارتقاء، کیفیت آموزشی افراد سراسری و سطحی گرفته می‌شود. همین که تعدادی درس توسط متقاضی در هر ترم ارائه شود کافی است و کیفیت ارائه‌ی دروس چندان مهم نیست. با ساختار فعلی جامعه‌ی علمی ما، هیچ‌گونه

زمانی بیشتر به چشم می خورد که جایگاه های پژوهشی را مسئولان غیر آکادمیک به عهده بگیرند. اگر نگاه به مقاله نگاه مادی باشد، قطعاً بی اخلاقی علمی همچون نسخه برداری و سرقت علمی نیز رخ می دهد و زمانی که با عطوفت نابجا این گونه بی اخلاقی ها را نادیده بگیریم و گذشت کنیم، این دست ناهنجاری ها در دانشگاه ها شدت خواهد گرفت.

انگیزه های مادی و تولید مقاله به منظوره های متفاوت، ما را به سوی پذیرش انبوه دانشجوی تحصیلات تکمیلی نیز سوق می دهد. در این جا نیز راه هموار است؛ باز هم در اغلب دانشگاه ها توانایی علمی مدنظر نیست، هرکس می تواند دانشجوی کارشناسی ارشد داشته باشد و اگر سه سال در این مقطع تجربه ی تدریس داشته باشد، می تواند دانشجوی دکتری نیز بپذیرد حال آن که کارنامه ی پژوهشی و آموزشی وی ابداً اهمیت ندارد و در نظر گرفته نمی شود. توانایی استاد در شیوه ی راهنمایی دانشجو، قدرت نوآوری استاد در مطالب علمی، توانایی مطرح کردن ایده های تحقیق و صلاحیت استاد در آموزش شگردهای پژوهش اساساً مطرح نیستند، پنداری قرار است که دانشجو از ابتدا پژوهشگری مستقل باشد و برای استاد کار پژوهشی انجام دهد. مقررات موجود در پذیرش دانشجوی تحصیلات تکمیلی و در پی داشتن مزایایی همچون حق التدریس، اکثر ما را وسوسه می کند تا در این راه بی پروا قدم بگذاریم و به عواقب آن نیندیشیم. این مسئله باعث می شود که حجم فراوانی از دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری که اکثراً از نظر علمی ضعیف اند به دانشگاه ها راه یابند و از آنجا که تعداد زیادی از آن ها پیش تر کارمند یک مؤسسه، دبیر مدارس و یا عضو هیأت علمی یک دانشگاه بوده، به سبب ثبات شغلی خود، فرصت های شغلی را به ناحق از دانشجویان مستعد سلب می کنند تا بار دیگر عواقب آن گریبان دانشگاه های ما را بگیرد و آثار نامطلوبی در کیفیت آموزش و پژوهش دانشگاه ها برجای گذارد. از سوی دیگر، از اقتصادی عده ای از اعضای هیأت علمی جهت کسب درآمد بیشتر باعث می شود تا از استخدام نسل جوان در دانشگاه ها پیشگیری شود و به این ترتیب ضربه ای دیگر بر پیکر نیمه جان آموزش و پژوهش وارد آید. برای پی بردن به ناهنجاری ها در پذیرش دانشجوی دکتری، کافی است با یک حساب سرانگشتی تعداد دانشجویان دکتری ریاضی در حال تحصیل در دانشگاه ها را برآورد کنیم. در حال حاضر آن ها بیش از دو برابر اعضای هیأت علمی تمام وقت رشته ی ریاضی هستند. اگر به این همه دانشجوی دکتری ریاضی در کشور نیاز داریم، چرا آن ها را در دانشگاه ها استخدام نمی کنیم و اگر نیازی به این تعداد هیأت علمی نداریم، این دانشجویان را به چه منظور می پذیریم؟

قوانین آموزشی، موظف تدریس رئیس دانشکده را ۵ واحد و

باشد و چه ۵۰ صفحه، تفاوتی ندارد و ضریب تأثیر واقعی از غیر واقعیش تمیز داده نمی شود. نگاه به مجله های ISC و مجله های دیگری که نمایه شده اند یا نشده اند و همچنین به مجله های پژوهشی و ترویجی داخلی نیز بر همین منوال است.

هنگامی که طرز فکر این گونه است و تا زمانی که فقط آیین نامه ها تصمیم می گیرند، مقاله ی ۵۰ صفحه ای را به پنج مقاله تقسیم می کنیم، اقدام به نوشتن مقاله های بی کیفیت و چاپ آن ها در مجله های ضعیفی می کنیم که به اصطلاح ISI هم هستند، به بنگاه های مقاله نویسی مراجعه می کنیم و دست به کارهای غیر اخلاقی دیگری می زنیم که هیچکدام ظاهراً با آیین نامه های موجود هم مغایرتی ندارند. نمی توان گفت قانون همین است و هیأت ممیزه ها چاره ای جز این ندارند ولی شما کار غیر اخلاقی نکنید. اگر این شیوه را در پیش بگیریم، آنگاه باید جلوی متخلف نیز ایستاد. در حال حاضر افراد زیادی در دانشگاه ها هستند که پا را از این تخلف ها هم فراتر گذاشته و حتی سرقت های علمی آشکار انجام داده اند و همچنان به عنوان هیأت علمی در دانشگاه ها مشغول اند. وقتی می توانیم ادعا کنیم روش درستی را در پیش گرفته ایم که همه ی این فاکتورهای کمی را کنار گذاشته و به کیفیت بیندیشیم و روش ما به گونه ای باشد که گاه یک فرد با یک مقاله بتواند ارتقاء یابد و دیگری با ۲۰ مقاله هم ارتقاء نیابد، هرچند ممکن است اشتباهی هم از ما سریزند. استاد دانشگاه که باید الگوی جامعه و جوانان باشد، اگر به هر دلیل تخلف کند و یا در مسائل علمی و آموزشی غل و غش روا دارد، جایگاهی در دانشگاه ندارد. آشکار است که زمانی دانشگاه و جامعه ی علمی سالمی خواهیم داشت که معلمان سالمی داشته باشیم.

انگیزه های مادی در مقاله نویسی

تب تند مقاله نویسی در کشور و تشویق و تأیید آن توسط مسئولان، به ویژه در یک دهه ی گذشته، انگیزه های مادی ویرانگری در دانشگاه ها به وجود آورده است. افزون بر اهمیت مقاله در ارتقاء اعضای هیأت علمی، نقش آن در پژوهانه (اعتبار پژوهشی) نیز تعیین کننده است. برخلاف بخش ارتقاء که مقاله از چندین کانال ارزیابی گذر می کند، برای پژوهانه، در اکثر دانشگاه ها، صرفاً یک بررسی اداری صورت می گیرد. در بررسی و احتساب مقالات برای پرداخت پژوهانه، کیفیت مقاله در بیشتر مؤسسات علمی تقریباً نادیده گرفته می شود، زیرا پژوهانه که به خاطر مراتب اداری زیر نظر معاونان پژوهشی دانشکده ها و دانشگاه است، به واسطه ی حجم زیاد کار، اغلب توسط کارمندان آن ها انجام می شود. با نادیده گرفتن کیفیت در این بخش، طبیعی است که انگیزه های مادی و اقتصادی به رشد تولید مقاله های بی ارزش دامن می زند و این نابسامانی

موظف تدریس را برای یک رئیس دانشگاه ۲ ساعت تعیین کرده تا زمان کافی در اختیار داشته باشند که به کارهای دیگری که به آنها محول شده بپردازند. ولی اکنون بعضی از مسئولان، حتی رئیس یک دانشگاه ممکن است تا بیش از ۲۵ ساعت در ترم، افزون بر موظف خود با احتساب پایان نامه‌ها، به عنوان حق التدریس داشته باشد. وقتی استاد بیش از توان خود درس می‌دهد و دانشجوی دکتری می‌پذیرد، قطعاً هیچ کدام از وظایف خود را نمی‌تواند به خوبی انجام دهد. در اینجا است که دانشجو غیرمستقیم و یا مستقیم تهدید می‌شود که حتماً باید به فکر تهیه مقاله باشد. این‌ها همه تخلف‌اند، چه از سوی دانشجو باشد و چه از جانب استاد. حال اگر استاد مربوطه، مسئول هم باشد، تخلف دوچندان می‌شود. آنچه در این میان آسیب می‌بیند و گاهی ویران می‌گردد اصول ساختاری، اخلاقی و علمی بنیاد دانشگاه است و اگر به همین منوال پیش برویم، در آینده سنگ روی سنگ دانش و دانشگاه بند نمی‌شود. از زمانی که به تشویق مقاله‌نویسی و ولع امتیازآوری با توسل به مقالات و ترغیب و تحریض برای نوشتن مقالات ظاهراً پژوهشی رو آوردیم، آفت حق التدریس سال به سال شیوع بیشتری پیدا کرده و به بی‌اخلاقی در جوامع دانشگاهی دامن زده است. دانشگاه جایگاه اندیشه و دانش است، ادب و هنر است، اخلاق و فضیلت است و مهم‌تر از همه الگویی برای کلیت جامعه است. اگر این جایگاه را برای دانشگاه متصور باشیم و در عین حال بی‌اخلاقی‌ها و تخلف‌ها را در دانشگاه‌ها ببینیم و همچنین اگر به عمق ناهنجاری‌ها در دانشگاه‌ها آگاهیم، این پرسش مطرح می‌شود که چرا دم برنمی‌آوریم و مانع این تخلف‌ها، بی‌اخلاقی‌ها و سودجویی‌ها نمی‌شویم؟ واقعیت امر این است که ما همه کم‌وبیش آلوده‌ای این جریان شده‌ایم و در این باره انتقادپذیر هم نیستیم؛ تا آنجا که بارها دیده شده هرگاه سخن از این دست انتقادات به میان آورده شده است، برآشفته‌ایم و به گوینده این دست سخن‌ها که منافع مادی و جاه و مقام ما را به خطر انداخته است پرخاش کرده‌ایم. به نظر می‌رسد واقعاً وقت آن رسیده است که باید دست از خودفریبی برداریم و به فکر کارهای زیربنایی و اساسی در نظام آموزشی و پژوهشی کشورمان باشیم. این کار البته سیاست برنامه‌ریزان، همت مسئولان و همیاری و همراهی ما و آنان را می‌طلبد.

راهکارهای پیشنهادی

۱. مدیران و مسئولان دانشگاه‌ها از شایستگیان دلسوز با سوابق علمی شفاف انتخاب شوند. روشن است که این امر بدون انتخابات در دانشگاه‌ها میسر نیست.

۲. حقوق اعضای هیأت علمی با توجه به نیازهای منطقی و معمول آن‌ها تعدیل یابد و حق التدریس از نظام آموزشی

دانشگاه‌ها از اساس برچیده شود.

۳. دانشگاه‌ها در پذیرش دانشجویان تحصیلات تکمیلی و جذب هیأت علمی استقلال داشته باشند.

۴. ترفیع پایه‌ی اعضای هیأت علمی بر مبنای خدمات آموزشی صورت گیرد و در آیین‌نامه‌های ارتقاء، کیفیت پژوهش منظور گردد نه کمیت و تعدد آن.

۵. آیین‌نامه‌های ارتقاء در راستای ارتقای واقعی و درست بازنگری کلی شوند. آیین‌نامه‌های پژوهانه نیز بازبینی شوند، حق التألیف مقاله برچیده شود و پژوهانه صرفاً و به‌طور مستقیم برای دانشجو و فعالیت‌های علمی استادان هزینه شود.

۶. واحدهای درسی و رشته‌های تحصیلی بر اساس نیاز جامعه بازبینی شود. رشته‌های کاردانی گسترش یابند و انگیزه‌های شغلی برای جوانان ایجاد گردد تا آن‌ها به این رشته‌ها رو آورند و حرفه و فن بیاموزند. اگر بخواهیم مانند یک کشور صنعتی رشد کنیم، باید تعداد دانشجویان کاردانی ما و کارآموزان بخش صنعت در کشور، بیش از مجموع دانشجویان دیگر مقاطع باشند.

۷. پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد از برنامه‌ی درسی حذف شوند و به جای آن دو درس ارائه شود. درس سمینار دو واحدی که هم اکنون در برنامه‌ی درسی کارشناسی ارشد وجود کم‌رمقی دارد نیز به عنوان یک پروژه و پایان نامه برای دانشجو در نظر گرفته شود و فقط با ارائه‌ی یک سخنرانی از پروژه‌ی خود در پایان دوره، دانشجو فارغ‌التحصیل شود.

۸. اجباری نبودن پژوهش برای اعضای هیأت علمی و خدمت به جامعه از طریق آموزش، باید به عنوان یک تفکر بنیادی در دانشگاه‌ها ترویج شود.

۹. در بازنشستگی اعضای هیأت علمی، مرتبه‌های دانشیاری و استادی ملاک قرار نگیرند و اگر تشخیم داده شود که فردی برای دانشگاه، چه به لحاظ آموزشی و چه به لحاظ پژوهشی، می‌تواند مفید باشد، از خدمت وی در دانشگاه استفاده شود.

۱۰. امنیت شغلی در دانشگاه‌ها به وجود آید، به این معنی که در دانشگاه شایستگی علمی و اخلاق علمی مدنظر باشد به گونه‌ای که وقتی افراد وظیفه‌ی علمی و اخلاقی خود را به خوبی انجام می‌دهند آسوده خاطر باشند.

۱۱. با استادان متخلف برخورد مناسب و جدی شود، به مقام و منزلت استادان دلسوز و وظیفه‌شناس، به‌ویژه در دوران بازنشستگی ارج نهاده شود و دستاوردهای آنان به فراموشی سپرده نشود.